

چرایی مرد بودن پیامبران و پاسخ به شبهه

ناعادلانه بودن فعل خداوند

علی ربانی گلپایگانی^۱

چکیده

دیدگاه مشهور میان عالمان اسلامی این است که عموم پیامبران الهی از مردان بوده‌اند و خداوند هیچ زنی را به پیامبری برنگزیده است. مستند این دیدگاه آیات قرآن و روایات اسلامی است. برخی با استناد به بعضی آیات و روایات برای تعدادی از زنان مقام نبوت قایل شده‌اند، ولی آنچه از آن ادله به دست می‌آید، نبوت انبائی است نه نبوت تشریعی که مقصود در باب نبوت به عنوان مسأله‌ای کلامی و اعتقادی است. بر دیدگاه مشهور، شبهه ناسازگاری با عدالت خداوند مطرح شده و با استناد به آن اساساً خاستگاه الهی داشتن نبوت انکار شده است. در این نوشتار با بهره‌گیری از روش گزارش و تحلیل (نقل و عقل)، ادله دیدگاه مشهور بیان گردیده و با تبیین فلسفه اختصاص نبوت به مردان، به شبهه مزبور پاسخ داده شده است.

واژه‌های کلیدی: نبوت تشریعی، نبوت انبائی، پیامبری مردان، پیامبری زنان، خاستگاه الهی پیامبر، عدل الهی.

از آیات قرآن و روایات به روشنی به دست می‌آید که عموم پیامبران الهی از مردان بوده‌اند و هیچ زنی به پیامبری برگزیده نشده است. دیدگاه مشهور عالمان اسلامی نیز همین است، ولی برخی از آنان به استناد بعضی آیات و روایات، برای تعدادی از زنان مانند حضرت مریم علیها السلام مقام نبوت قایل شده‌اند. یکی از نویسندگان معاصر با استناد به دیدگاه مشهور، اختصاص نبوت به مردان را مخالف عدالت خداوند دانسته و بر این مبنای اساساً خاستگاه الهی داشتن نبوت را منکر شده است. به زعم وی، پیامبران افرادی نبوده‌اند که از سوی خداوند برای هدایت بشر برگزیده شده‌اند، بلکه انسان‌هایی دارای بینش و نگرش خاص به انسان و جهان و دغدغه‌مند نسبت به سرنوشت و زندگی جوامعی بودند که در آن‌ها زندگی می‌کردند، و آن‌گاه که شرایط اجتماعی را برای اقدام در سامان دادن به زندگی اعتقادی، اخلاقی و رفتاری بشر مناسب دیدند، وارد عمل شدند، اما به دلیل حاکمیت تفکر مردم سالارانه بر جوامع بشری، چنین شرایطی هیچ‌گاه برای زنان فراهم نشد، در نتیجه عموم پیامبران از جنس مردان بوده‌اند. اگر چه این جریان ناعادلانه بوده است، اما به خداوند مستند نمی‌باشد و عدالت خداوند با چالش مواجه نمی‌گردد. برخلاف دیدگاه رایج که پیامبری را گزینش الهی می‌دانند که لازمه‌اش خدشه دار شدن عدالت خداوند است.

در این نوشتار، ادله دیدگاه مشهور، یعنی اختصاص نبوت به مردان را بیان نموده و دلایل دیدگاه مخالف را بررسی می‌کنیم، آن‌گاه فلسفه این فعل الهی را تبیین کرده و به شبهه‌ی مخالفت آن با عدل الهی پاسخ می‌دهیم.

قرآن کریم و اختصاص نبوت به مردان

در سه آیه از قرآن کریم تصریح شده است که عموم پیامبرانی که قبل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سوی خداوند برای هدایت بشر فرستاده شده‌اند، مرد بودند. با توجه به این که رسول اکرم صلی الله علیه و آله آخرین پیامبر الهی است، اثبات می‌شود که عموم پیامبران الهی مرد بوده‌اند:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ﴾ (انبیاء: ۷. نیز ر.ک: یوسف: ۱۰۹؛ نحل: ۴۳) نفی و استثناء از ادوات حصر و اختصاص است. بنابراین مفاد این آیات، اختصاص پیامبران الهی به مردان و نفی وجود حتی یک زن در میان پیامبران الهی است.

اشکال

بر این استدلال اشکال شده است به این که اولاً: این آیات در مقام اثبات بشر بودن پیامبران و رد این توقع کافران اند که پیامبران باید موجوداتی از غیر جنس بشر مانند فرشتگان باشند. بنابراین، کلمه «رجال» در این آیات از معنای حقیقی آن - یعنی مردان - تهی شده و به معنای انسان - اعم از مرد و زن - بکار رفته است. و ثانیاً کلمه «رجال» در قرآن کریم گاه در برابر زنان به کار رفته و همین قرینه‌ای است بر این که معنای مردان از آن اراده شده، ولی گاهی به معنای اعم از مردان و زنان است و از این رو هرگاه شاهد و قرینه‌ای در کار نباشد، باید آن را بر معنای اعم حمل کرد. (مهریزی، ۱۳۹۱، ۱۳۶-۱۳۸).

پاسخ

۱. دیدگاه نادرست مشرکان و شبهه‌ای که در مورد نبوت مطرح کردند (که اگر خداوند می‌خواست به واسطه ارسال پیامبران آنان را هدایت کند، چرا فرشتگان را به پیامبری برنگزید، که در آیاتی از قرآن کریم ذکر شده است)، به صورت روشن و صریح پاسخ داده شده است. در سوره اسراء نخست اشکال مشرکان را نقل کرده فرموده است: ﴿وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا﴾ (اسراء: ۹۴): چیزی مانع ایمان آوردن مشرکان به هدایت الهی نشد جز این که گفتند آیا خدا بشری را به رسالت برگزیده است؟ سپس در پاسخ فرموده است: ﴿قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يُمْسُونَ مَطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا﴾ (اسراء: ۹۵): بگو اگر در زمین ملائکه زندگی می‌کردند، ما از آسمان فرشته‌ای را به پیامبری برای آنها می‌فرستادیم.

در جایی دیگر فرموده است: ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا﴾ (انعام: ۹): اگر فرشته‌ای را به پیامبری برمی‌گزیدیم او را به صورت بشر متحمل می‌کردیم (یا به بشر مبدل می‌نمودیم). این آیه دو مدلول مطابقی و التزامی دارد؛ مدلول مطابقی آن، رجل بودن پیامبر، و مدلول التزامی آن، بشر بودن پیامبر است؛ زیرا وجود خاص، مستلزم وجود عام است. و مدلول التزامی کلام، همانند مدلول مطابقی آن، معتبر و حجت است.

بنابراین، شبهه کافران و مشرکان در باب نبوت - که چرا خداوند فرشته‌ای را به پیامبری مبعوث نکرده است - در آیات دیگر پاسخ داده شده است، و قرینه‌ای بر این که آیات سه‌گانه دال بر رجل بودن پیامبران ناظر به پاسخ آن شبهه است، وجود ندارد.

۲. بر فرض این که آیات مزبور ناظر به پاسخ مشرکان باشد نیز مجوزی برای این که «رجال» را کنایه از بشر بدانیم، و خصوصیت مرد بودن را الغا کنیم- که بر خلاف اصل است- وجود ندارد، زیرا با تحفظ بر معنای حقیقی رجال در این آیات، به شبهه مزبور پاسخ داده می شود، چون ذکر خاص مستلزم ذکر عام است. اگر کسی بگوید: «زید را دیدم»، او انسانی را دیده است، بنابراین مرد بودن پیامبر مستلزم بشر بودن آنان است، و مدلول التزامی کلام- مانند مدلول مطابقی آن- معتبر و حجت است.

۳. اصولاً آیات سه گانه را نمی توان ناظر به پاسخ به شبهه مشرکان درباره اینکه پیامبران از جنس بشر بودند، دانست؛ زیرا در آن صورت، پاسخ تکرار اشکال خواهد بود. مشرکان می گفتند: چرا خداوند پیامبر را از جنس بشر قرار داده و فرشته نیست، در پاسخ گفته شود: چون خداوند، بشر را به پیامبری برمی گزیند، نه فرشته را! این پاسخ، تکرار اشکال است، و بازگویی اشکال در پاسخ، مصادره به مطلوب و باطل است، مانند اینکه رهبر دینی یا سیاسی، فردی جوان را به عنوان نماینده خود به شهر یا روستایی اعزام کند، و مردم آنجا در نمایندگی او از طرف رهبر اشکال یا شبهه کنند که: اگر رهبر او را به نمایندگی برگزیده است چرا جوان است، و چرا فردی میان سال را برنگزیده است؟ او در پاسخ بگوید: چون رویه رهبر این است که افراد جوان را به نمایندگی انتخاب می کند.

این پاسخ در حقیقت تکرار اشکال است نه پاسخ اشکال. پاسخ اشکال این است که حکمت و فلسفه جوان بودن نماینده بیان شود؛ چنان که در آیه ﴿قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يُمُشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا﴾ (اسراء: ۹۵)، به همین شیوه به اشکال مشرکان در مورد بشر بودن پیامبر پاسخ داده شده است، یعنی به مقتضای مسانخت و مجانست میان پیامبر و مردم، پیامبر باید از جنس بشر باشد، و فرشته گزینه ی مناسبی برای پیامبری برای بشر نیست، آری اگر در زمین فرشتگان زندگی می کردند، خداوند برای آنان پیامبری از جنس فرشته می فرستاد. همین گونه است، آیه: ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا﴾ (انعام: ۹)، یعنی مسانخت و مجانست میان پیامبر و مردم، اقتضا می کند که اگر فرشته ای را به پیامبری برگزیند، او را به بشر متمثل یا مبدل سازد، اما این که در پاسخ مشرکان که می گفتند چرا خدا بشر را به پیامبری برگزیده است، اگر گفته شود: چون خدا بشر را به پیامبری برمی گزیند، تکرار اشکال و مصادره به مطلوب است.

۴. در آیاتی که واژه «رجال» به کار رفته است، موردی ذکر نشده است که محرز باشد که کنایه از بشر است و معنای حقیقی آن مراد نیست، و مواردی که حکمی که

ذکر شده به مردان اختصاص ندارد، می تواند تعمیم از باب عمومیت ملاک باشد، مانند آیه: ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ (نور: ۳۷)، یا آیه ﴿فِيهِ رِجَالٌ يَجْتَبُونَ أَنْ يَنْتَهَبُوا﴾ (توبه: ۱۰۸) یا آیه ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾ (احزاب: ۲۳).

در این موارد اگر چه حکمی که بیان شده است به مردان اختصاص ندارد، ولی نه از باب این که لفظ رجل در معنای بشر به کار رفته است، بلکه از باب این که ملاک آن، ایمان و تقوا و صفات کمال انسانی است که به مردان اختصاص ندارد، و بر فرض این که در یک آیه یا بیشتر، قرینه و شاهی وجود داشته باشد که لفظ «رجل» به معنای بشر به کار رفته است، دلیل بر این نخواهد بود که در آیات سه گانه پیشین که بر مرد بودن پیامبران دلالت می کنند نیز، رجال کنایه از بشر است؛ زیرا استعمال کنایی و مجازی در هر موردی، قرینه و دلیل می خواهد، که در این آیات وجود ندارد. مفسران نیز عموماً آیات سه گانه را دلیل بر اختصاص پیامبری به مردان دانسته اند. (ر.ک: رازی، بی تا، ۱۸: ۲۲۶، ۲۰: ۳۶؛ بیضاوی، ۱۴۱۰، ۲: ۳۲۹، ۴۰۴؛ آلوسی، بی تا، ۱۳: ۹۷؛ طوسی، ۱۴۰۹، ۶: ۲۰۶؛ طبرسی، ۱۳۷۹، ۵-۶: ۳۶۱، ۷-۸: ۴۰؛ رازی، ۱۳۸۱، ۱۱: ۱۶۹؛ کاشانی، ۱۳۸۹، ۳: ۲۲۹؛ مغنیه، بی تا: ۳۴۱؛ مراغی، بی تا، ۱۳: ۵۳؛ شوکانی، بی تا، ۳: ۶۲؛ حقی بروسوی، بی تا، ۴: ۳۳۱، ۵: ۳۷؛ جوادی آملی، ۱۳۹۵، ۴۱: ۴۸۹-۴۹۰).

قرطبی با این که در تفسیر آیات مربوط به سخن گفتن فرشتگان با مریم علیها السلام و برگزیده بودنش، به نبی بودن او معتقد شده است، در تفسیر آیه ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ﴾ (یوسف: ۱۰۹؛ نحل: ۴۳) گفته است: این آیه دلالت می کند که هیچ زنی یا فردی از جن یا فرشته، به پیامبری مبعوث نشده است و این مطلب، روایتی را که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که حواء، آسیه، مادر موسی و مریم (سلام الله علیهن) نبی بودند، رد می کند (قرطبی، ۱۴۲۳، ۹: ۲۳۳-۲۳۴).

پیامبری و بلوغ فقهی

برخی، با استناد به آیه ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا﴾ (یوسف: ۱۰۹؛ نحل: ۴۳) و با استناد به این که واژه رجل بر مرد بالغ دلالت می کند، علاوه بر مرد بودن پیامبران، بر بالغ بودن آنان در زمان برانگیخته شدن به پیامبری نیز استدلال کرده اند. این استدلال با آیه مربوط به نبوت عیسی علیه السلام در گهواره (مریم: ۳۰)، مورد اشکال واقع شده و در پاسخ آن، به تفکیک میان رسالت و نبوت استناد شده است، یعنی آیه ﴿وَمَا

أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا ﴿٢٥٦﴾ مربوط به رسالت است، و آیه ﴿آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾ مربوط به نبوت می‌باشد (طباطبایی، بی تا، ۱۲: ۲۵۶-۲۵۷).

علامه طباطبایی در نقد استدلال و پاسخ به اشکالی که بر آن شده گفته است: آیه ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا﴾ در مقام بیان این مطلب است که پیامبران مردانی از بشر عادی بودند و به قوه قاهره غیبی و اراده تکوینی الهی مجهز نبودند، و به این که آنان در آغاز رسالت بالغ بودند، نظر ندارد» (همان).

بر این سخن علامه اشکال شده است به این که ایشان در این جا برای رجل بودن خصوصیتی قائل نیست و آن را به معنای بشر بودن گرفته است، ولی در جایی دیگر (طباطبایی، بی تا، ۱۴: ۱۴۹) با استناد به همین آیه، نبوت زنان را نفی کرده است. اشکال مزبور بر علامه وارد نیست، زیرا ایشان رجل بودن را به بشر بودن تفسیر نکرده است، بلکه رجل بودن را اعم از بالغ بودن و بالغ نبودن دانسته است. بنابراین در هر دو مورد «رجال» در آیه ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا﴾ را به مرد بودن پیامبران تفسیر کرده است.

با این حال، سخن علامه پذیرفته نیست، زیرا در این که پیامبران الهی در عین بشر بودن و داشتن زندگی عادی بشری، از قدرت قاهره غیبی و عنایت و مشیت ویژه الهی برخوردار بودند، تردید روا نیست.

دیدگاه درست در این باره این است که اولاً: دلیل و شاهد روشنی بر این که کلمه «رجل» علاوه بر مرد بودن، بر بالغ بودن نیز دلالت می‌کند، وجود ندارد. بسیاری از عالمان لغت، رجل را به انسان مذکر در مقابل مرأه (زن) معنا کرده‌اند (ر.ک: جوهری، ۱۴۳۲، ۲: ۱۲۷۹؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۳۴۴؛ فیومی، بی تا، ۱: ۲۶۷؛ ابن منظور، ۲۰۰۰م، ۶: ۱۱۱؛ شرتونی، ۱۴۰۳، ۱: ۳۹۳)، و تنها برخی از آنان، آن را به مرد بالغ معنا کرده‌اند (ر.ک: مصطفی ابراهیم و دیگران، ۱۹۸۹، ۱: ۳۳۲).

ثانیاً: بر فرض این که واژه «رجل» بر مرد بالغ دلالت کند، هرگاه قرینه‌ای وجود داشته باشد می‌توان آن را بر معنای مرد بودن- اعم از بالغ و غیر بالغ- حمل کرد. در بین اهل عرف نیز چنین استعمالی متعارف است؛ از باب مثال وقتی گفته می‌شود مجلس مردانه یا زنانه است، مقصود، مرد یا زن بالغ نیست، بلکه جنس مرد و زن مقصود است و افراد نابالغ از هر دو جنس را شامل می‌شود.

در آیات قرآن نیز کلمه «رجل» در هر دو معنا (جنس مذکر و مرد بالغ) به کار رفته است. از باب مثال «رجال» در آیه ﴿الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ (نساء: ۳۴)، مردان بالغ است. همین گونه است آیه ﴿وَأَنْتُمْ شَاهِدُوا شَهِيدِينَ مِنْ رِجَالِكُمْ﴾ (بقره:

۲۸۲، ولی «رجال» در آیه ﴿إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ﴾ (هود: ۷۸) به معنای انسان مذکر است نه مرد بالغ. همین گونه است آیه ﴿لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ﴾ (نساء: ۷).

بررسی ادله نبوت زنان

برخی از عالمان اسلامی به نبوت بعضی از زنان قائل شده اند. از تقی الدین سبکی نقل شده که اعتقاد به نبوت مریم علیها السلام را به مشهور نسبت داده است (ر.ک: فهیم کرمانی، ۱۳۷۱: ۳۵). ابن حجر عسقلانی با استناد به حدیث «لَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا أَرْبَعٌ: أَسِيَّةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ، وَ مَرْيَمُ بِنْتُ إِيمَانَ» به نبوت آسیه و مریم قائل شده است، زیرا کامل ترین افراد بشر، پیامبرانند (عسقلانی، ۱۴۲۲، ۶: ۵۱۵). وی، از ابوالحسن اشعری نقل کرده که شش زن به مقام نبوت رسیدند: حواء، ساره، مادر موسی، هاجر، آسیه، مریم (همان: ۵۱۶).

ابن حزم گفته است: در مسأله نبوت زنان سه قول است، موافق، مخالف، توقف. وی، آیه مربوط به مادر موسی علیها السلام که بیان گر این است که به او وحی شده است: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ﴾ (قصص: ۷) و آیه مربوط به حضرت مریم علیها السلام که پس از ذکر نام او و شماری از پیامبران فرموده است ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ﴾ (مریم: ۵۸) را دلیل روشنی بر نبوت آن دو دانسته است (ابن حزم، ۱۴۲۲، ۳: ۱۵۹ - ۱۶۰).

قرطبی نیز با استناد به آیات و روایات دال بر برتری مریم علیها السلام بر زنان عالم، و سخن گفتن فرشتگان با او، بر نبوت وی استدلال کرده است (قرطبی، ۱۴۲۳، ۴: ۸۴). یکی از نویسندگان معاصر شیعی نیز به پیامبری شماری از زنان معتقد شده و کتاب «زن و پیام آوری» را در این باره تألیف کرده است (فهیم کرمانی، ۱۳۷۱).
ادله‌ای که برای اثبات پیامبری زنان بیان شده عبارتند از:

۱. آیات بیان گر سخن گفتن فرشتگان با بعضی از زنان برجسته، مانند مریم و ساره. درباره مریم فرموده است: ﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾ (آل عمران: ۴۵): به یادآورید هنگامی را که فرشتگان گفتند ای مریم: خداوند تورا به کلمه‌ای [موجود با عظمتی] از سوی خود بشارت می دهد که نامش مسیح عیسی پسر مریم است، در حالی که در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان درگاه الهی است.

در مورد ساره فرموده است: ﴿وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَصَحَّكَتْ فَبَشَّرْنَاَهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبُ * قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْغِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ * قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ﴾ (هود: ۷۱-۷۳)؛ و همسر (ابراهیم علیه السلام) ایستاده بود، پس (از خوشحالی) خندید پس او را به اسحاق و بعد از اسحاق به یعقوب بشارت دادیم (ساره) گفت: ای وای بر من؛ آیا من فرزند می‌آورم در حالی که پیرم و این شوهرم پیرمردی است؟! این راستی چیز عجیبی است.

۲. آیه‌ی دال بر برگزیده شدن حضرت مریم علیها السلام از میان زنان عالم: ﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾ (آل عمران: ۴۲)؛ به یاد آورید هنگامی را که فرشتگان گفتند ای مریم؛ خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان، برتری بخشیده است.

قرطبی در این باره گفته است: ظاهر قرآن و احادیث بر این دلالت دارد که مریم علیها السلام بر همه زنان عالم برتر است زیرا فرشتگان، وحی الهی درباره تکلیف و اخبار و بشارت را به او ابلاغ کردند، همان گونه که آن را به پیامبران ابلاغ می‌کردند. بنابراین او نبیّه بود و نبی برتر از ولی است، پس مریم از همه زنان (و مردان غیر از پیامبران) برتر است» (قرطبی، ۱۴۲۳، ۴: ۸۴).

۳. روایاتی که بعضی از زنان را در شمار انسان‌های کمال یافته معرفی کرده‌اند «کمل من الرجال کثیر، ولم یکمل من النساء إلا مریم و آسیه امرأة فرعون، و خدیجة بنت خویلد، و فاطمة بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم» (طبری، ۱۴۱۲، ۳: ۳۰۹).

۴. روایاتی که بدون ذکر وصف رجولیت (مرد بودن) صفات و مراتب انبیاء و تفاوت آنان با رسولان را بیان کرده‌اند (کلینی، ۱۳۸۸، ۱: ۱۳۳-۱۳۴).

۵. تعبیر برگرفته از عهدین که از زنان «نبیّه» سخن به میان آورده‌اند (ر.ک: فهیم کرمانی، ۱۳۷۱، ۴-۱۱؛ مهریزی، ۱۳۹۱، ۱۴۲).

ارزیابی

۱. سخن گفتن فرشتگان با فردی زن باشد یا مرد- دلیل بر پیامبر بودن او نیست، زیرا در روایات تصریح شده است که افرادی در امت اسلامی و امت‌های قبل بوده‌اند که بدون این که پیامبر بوده باشند، فرشتگان با آنان سخن گفته‌اند. از این افراد با عنوان «محدّث» تعبیر شده است (بخاری، بی‌تا، ۵: ۱۲؛ ابن حنبل، ۱۴۰۳، ۱: ۳۵۴ و ۳۶۱). بر این اساس، حضرت فاطمه علیها السلام «محدّثه» نامیده شده است: «إِنَّمَا سُمِّيَتْ

فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ مَحْدَثَةٌ لِأَنَّ الْمَلَائِكَةَ كَانَتْ تَهَيِّطُ مِنَ السَّمَاءِ فِتْنَادِيهَا كَمَا تُنَادِي مَرْيَمَ بِنْتُ عِمْرَانَ...» (مجلسی، بی تا، ۱۴: ۲۰۶؛ صدوق، ۱۳۸۵، ۱: ۱۸۲).

در برخی روایات به این که حضرت مریم و حضرت فاطمه و مادر موسی (سلام الله علیهن) محدثه بودند نه نبیته، تصریح شده است (صدوق، ۱۳۸۵، ۱: ۱۸۳). چنان که در روایات بسیاری امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و دیگر امامان اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ محدث نامیده شده‌اند؛ بدون این که دارای مقام نبوت و رسالت باشند (مجلسی، بی تا، ۲۶: ۶۶-۸۵).

۲. برگزیده بودن فردی از جانب خداوند -مرد باشد یا زن- و برخورداری او از کمال ویژه انسانی، دلیل بر پیامبر بودن او نیست، زیرا ممکن است فردی از اولیای خاص خداوند باشد، در نتیجه، هم دارای کمال ویژه انسانی باشد و هم برگزیده خداوند؛ بدون این که دارای مقام و منصب نبوت و رسالت باشد. قرآن کریم از طالوت به عنوان فردی برگزیده و دارای مقام فرمانروایی یاد کرده است، ولی پیامبر نبوده: ﴿قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَةً مَّن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۲۴۷): (گروهی از بنی اسرائیل پس از موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از پیامبر خود درخواست کرده بودند، فرمانروایی را برایشان برگزیند تا به فرماندهی او در راه خدا بجنگند) پیامبرشان به آنها گفت: خداوند طالوت را برای فرمانروایی شما برگزیده است. گفتند: چگونه او بر ما حکومت کند با این که ما از او شایسته‌تریم و او ثروت زیادی ندارد؟! گفت: خداوند، فرمانروایی‌اش را به هر کس بخواهد (هر کس را که شایسته و مصلحت بداند) می بخشد و احسان خداوند گسترده است و (از شایستگی افراد) آگاه است.

قرآن کریم، یکی از یاران و اصحاب حضرت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ را نام می‌برد که بهره‌ای خاص از علم به کتاب الهی داشت و در یک چشم برهم زدن تخت ملکه سبا را نزد حضرت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ آورد: ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآه مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي...﴾ (نمل: ۴۰). وی آصف بن برخیا وزیر حضرت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ بود و از اسم اعظم آگاه بود (طبرسی، ۱۳۷۹، ۷-۸: ۲۲۳)، بنابراین، هم از کمال ویژه انسانی برخوردار بود و هم برگزیده خداوند بود، اما پیامبر نبود.

نمونه دیگر، لقمان است که از حکمت وهبی و اعطایی خداوند برخوردار بود: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾ (لقمان: ۱۳) از دیدگاه ابن عباس، مجاهد، قتاده و اکثر مفسران، لقمان حکیم بود اما پیامبر نبود. برخی مانند عکرمه، سدی و شعبی حکمت

را به نبوت تفسیر کرده‌اند (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۹، ۷-۸: ۳۱۵). ممکن است مقصود آنان، نبوت انبائی باشد نه نبوت تشریعی، و مراد اکثر، که نبی بودن وی را نفی کرده‌اند، نبوت تشریعی است. بر این اساس، میان دو دیدگاه تعارضی وجود ندارد.

۳. عدم ذکر رجولیت در روایات مربوط به اوصاف و مراتب انبیاء، دلیل بر شرط نبودن آن در باب نبوت نیست، زیرا با توجه به آیات دال بر اختصاص نبوت و رسالت به مردان، می‌توان گفت شرط مزبور، مسلم و مفروغ عنه گرفته شده است.

۴. اشکال دلیل پنجم، علاوه بر عدم اعتبار سندی آن، این است که ممکن است نبوت مذکور در عبارت عهدین، نبوت تشریعی که مورد بحث کنونی است نباشد، بلکه مقصود، نبوت انبائی است؛ همان معنایی که در احادیث اسلامی با عنوان «تحدیث» از آن یاد شده است (نبیّه = مُحدّثه).

تحقیق و تکمیل

از دقت در عبارت‌های قائلان به نبوت زنان به دست می‌آید که مقصود آنان نبوت به معنای مصطلح در علم کلام که ملازم با رسالت (ابلاغ پیام‌های الهی به مردم و هدایت آنان) است (نبوت تشریعی) نیست، بلکه مقصودشان نبوت انبائی است، یعنی اینکه خداوند به واسطه فرشته یا بدون واسطه، حقیقتی را به کسی اعلان می‌کند، و او آن را به صورت روشن و یقینی ادراک می‌کند و کم‌ترین تردیدی در وی پدید نمی‌آید. ابن حزم، پس از اشاره به این که اهل علم در قرطبه درباره نبوت زنان به سه دسته منکران، مثبتان و متوقفان تقسیم می‌شوند، گفته است، منکران دلیلی جز آیه ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ﴾ (نحل: ۴۳) ندارند. در دلیل آنان در باب رسالت، نزاعی نیست، ولی سخن ما درباره نبوت است نه رسالت. پس لازم است در معنای لغوی نبوت که خداوند با همان لغت با ما سخن گفته است، تأمل کنیم.

وی، در ادامه گفته است معنای نبوت، وحی غریزی مانند آنچه در آیه ﴿وَأُوْحِي رَبُّكَ إِلَيْكَ﴾ (نحل: ۶۸)، بیان شده است نیست، چنان که از باب ظن و توهم که جز فرد مجنون به حقانیت آن قطع پیدا نمی‌کند هم نمی‌باشد. همچنین از باب کهانت که استراق سمع شیاطین از آسمان است هم نیست، زیرا با نبوت پیامبر اکرم ﷺ کهانت قطع شده است. از باب علم نجوم یا رویایی که صدق و کذبش معلوم نیست، هم نمی‌باشد، بلکه از جنس وحی خداوند است که حقیقتی را به فردی از بشر به واسطه ملک یا بدون واسطه، به صورت روشن به او اعلان می‌کند، که همانند علوم بدیهی برایش روشن و قطعی است.

سپس گفته است آیات قرآن به روشنی بیان گر این است که این گونه وحی الهی برای عده‌ای از زنان تحقق یافته است، مانند بشارت دادن فرشتگان به همسر ابراهیم علیه السلام در مورد اسحاق و یعقوب (هود: ۷۱-۷۳)، و تمثیل فرشته برای مریم علیها السلام و اعلان این که من رسول پروردگارت هستم تا پسری را به تو ببخشم: ﴿إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا﴾ (مریم: ۱۹). همین گونه است وحی خداوند به مادر موسی علیه السلام به این که فرزندش را به دریا بیفکند و آگاه ساختن او به این که به فرزندش آسیبی نخواهد رسید و سالم به او باز خواهد گشت و از رسولان الهی خواهد شد (قصص: ۷). در این حقایق قرآنی شکی وجود ندارد، بنابراین نبوت آنان اثبات می گردد (ابن حزم، ۱۴۲۲، ۳: ۱۵۹-۱۶۰).

آری، وی در ادامه برای اثبات نبوت حضرت مریم علیها السلام به آیه ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ﴾ (مریم: ۵۸) نیز استدلال کرده و گفته است، خداوند عده‌ای از انبیاء را نام برده و مریم علیها السلام را نیز در زمره آنان ذکر نموده و سپس فرموده است: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ﴾ بر اساس این آیات، مریم علیها السلام در شمار انبیاء ذکر شده است (ابن حزم، ۱۴۲۲، ۳: ۱۶۰).

با توجه به این که پیامبرانی که نام برده شده‌اند، مقام رسالت داشتند، این استدلال وی، چنین نبوتی را برای مریم علیها السلام اثبات می کند، مگر آن که بگوییم مراد وی اشتراک مریم علیها السلام با این پیامبران در مقام نبوت به معنای لغوی آن است، نه مقام رسالت. گواه این مطلب آن است که وی در پاسخ این اشکال که قرآن کریم، مریم را صدیقه نامیده است ﴿وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ﴾ (مائده: ۷۵) بنابراین مریم علیها السلام در زمره صدیقین است نه انبیاء، گفته است: «منافاتی ندارد که یک فرد هم مصداق صدیق باشد و هم مصداق نبی؛ چنان که درباره یوسف علیه السلام فرموده است: ﴿يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ﴾ (یوسف: ۴۶). بنابراین، حضرت مریم علیها السلام هم صدیقه بود و هم نبیّه (ابن حزم، ۱۴۲۲، ۳: ۱۶۰). از این عبارت به دست می آید که سخن ابن حزم ناظر به نبوت پیامبران بوده است نه رسالت آنان.

فلسفه اختصاص پیامبری به مردان

تا اینجا اثبات شد که پیامبری به مردان اختصاص داشته و هیچ فردی از زنان از سوی خداوند به پیامبری برگزیده نشده است. اکنون بحث درباره فلسفه و چرایی این مسئله است. یکی از نویسندگان معاصر، این مطلب را ناسازگار با عدل خداوند پنداشته است، زیرا همواره نیمی از انسان‌ها زنان بوده‌اند، و قانون برابری و عدالت اقتضا می کرد که نیمی از پیامبران یا لاقبل تعداد قابل توجهی از آنان زن می بودند. از آن جا که

نمی توان چنین بی عدالتی و تبعیض را به خداوند نسبت داد، دیدگاه سنتی درباره پیامبری را که پیامبران را برگزیدگان خداوند می داند، نادرست دانسته است. به اعتقاد وی، پیامبری پدیده ای بشری است و خاستگاه بشری دارد. وی، پیامبران را افراد برجسته ای توصیف نموده که نسبت به سرنوشت جوامعی که در آنها زندگی می کردند، احساس مسئولیت نموده و برای به سامان رساندن وضع نابسامان آن جوامع از جنبه های اعتقادی، اخلاقی و رفتاری با بهره گیری از عقل و دانش خود، طرح و برنامه هایی را تنظیم و عرضه نمودند.

علت این که در میان پیامبران - به ویژه پیامبران تأثیرگذار در تاریخ بشر و بنیان گذاران دین و آیین مهم - زن نبوده است، این بوده که به دلیل نگاه مرد سالارانه ای که در تاریخ بشر حاکم بوده و نسبت به توانایی فکری، روحی و جسمی زنان - به ویژه از سوی مردان - دیدگاه سلبی وجود داشته، شرایط پیامبری برای زنان فراهم نشده است. اگرچه برخی از گزارش های تاریخی بیان گر آن است که در بین زنان، پادشاهان و افراد برجسته ای ظهور کرده اند، اما شرایط برای پیامبری، آن هم پیامبر بنیانگذار دین و آیین که ایمان و وفاداری پیروان - به ویژه از میان مردان - را جلب کند، فراهم نبوده است. مطابق این دیدگاه، ستم و تبعیضی که درباره پیامبری در مورد زنان شده است، ریشه بشری دارد و مستند به خداوند نیست تا بر خلاف عدل الهی باشد. نویسنده، برای اثبات دیدگاه خود درباره نگرش سلبی مردان در طول تاریخ نسبت به مقام و شخصیت زن، شواهدی را از منابع فلسفی و دینی نقل کرده است. درباره قرآن گفته است:

اگر چه در قرآن نگاه منفی و تحقیرآمیز نسبت به زن تقریباً کم رنگ است و در مقایسه با منابع دینی پیشین، قرآن نگاه مترقیانه تر نسبت به زن دارد، اما مفسران کوشیده اند نگاه سلبی و نادرست خود نسبت به زن را در تفسیر برخی آیات، از جمله آیه ۳۴ سوره نساء، توجیه کنند. باید اذعان کرد که برخلاف آیات بسیار که به نفع زنان گام برداشته، آیه مزبور، مستمسک مناسبی را در اختیار مردان بدانندیش قرار داده است. این آیه، چنین آغاز می شود: مردان بر پای دارندگان زنانند به دلیل آن که خداوند برخی را بر برخی دیگر فزونی بخشیده است. ذیل همین بخش از آیه مفسران در تفسیر فزونی بخشیدن برخی بر برخی دیگر، سخن ها درباره برتری مردان بر زنان گفته اند (ر.ک: آلوسی، بی تا، ۴: ۳۴-۳۵؛ طبرسی، ۱۳۷۹، ۳-۴: ۴۳). باتوجه به این که نگاه غالب دینی، زن را تابع و فرمانبردار مرد می داند، دیدگاه سنتی، زن را شایسته

پیامبری نمی‌داند و همین دلیل را که هیچ پیامبری زن نبوده، شاهد محکمی بر ادعای خود می‌داند.

پاسخ دیدگاه سنتی به سؤال مطرح شده در این بخش (چرا همه پیامبران مرد بودند) پاسخی است مبتنی بر نگاه برتری جویانه‌ی مردان. این پاسخ نمی‌تواند پاسخ خدایی باشد که آفریدگار زن و مرد است. برای زنان پذیرفتنی نیست که پاسخ مردان را پاسخ خدا قلمداد کنند و گمان برند که خداوند نیز آنان را با نگاهی مردانه می‌نگرد. بر مبنای دیدگاه نگارنده، دلیل این که بنیانگذار همه ادیان مرد بودند، این نیست که خداوند زنان را شایسته‌ی پیامبری نیافت و آنان را بر این کار برنگزید، بلکه دلیل مرد بودن صاحبان ادیان این است که زنان به دلایل تاریخی و فراهم نبودن شرایط، بر این کار همت نگماردند. زنان، گاه توانسته‌اند شایستگی‌های خود را ابراز کرده، اعتماد دیگران و حتی مردان را نسبت به خویش جلب کنند، اما تأسیس دین و جلب پیروان فراوان و فداکاری به ویژه از میان مردان که خود را همواره برتر از زنان دانسته‌اند، کار آسانی نبوده و نیست. این کار نیازمند تحول دیدگاه عمومی نسبت به زن است (وسمقی، بی‌تا، ۱۲۳-۱۲۹).

درباره چرایی اختصاص مقام نبوت و پیامبری به مردان و برگزیده نشدن هیچ یک از زنان به این مقام، وجوهی ذکر شده است که لطافت جسمی و روحی زنان و تناسب نداشتن آنان با رهبری سیاسی و اجتماعی که از شئون پیامبری است، ناسازگاری رهبری سیاسی و اجتماعی پیامبران با تأکید شریعت الهی بر عدم معاشرت زنان با مردان نامحرم مگر در شرایط خاص و ضروری، الگو بودن پیامبران برای مرد-اعم از زنان و مردان- در معاشرت با پیامبران و تناسب نداشتن الگو بودن زنان در این خصوص به دلیل جذابیت و محرک بودن زنان برای مردان از نظر غریزه جنسی، از آن جمله است. اکنون به بررسی وجوه ذکر شده و وجوه دیگری که قابل فرض و تحقیق است می‌پردازیم.

۱. لطافت جسمی و ناکافی بودن توان بدنی

یکی از وجوهی که برای اختصاص مقام و مأموریت پیامبری به مردان و عدم گزینش زنان به این مقام و مأموریت از جانب خداوند حکیم ذکر شده، لطافت جسمی و نداشتن توانایی بدنی لازم برای این مقام و مسئولیت است: «مأموریت و رسالت فرستادگان الهی، کاری اجرایی و دشوار است که با روح و جسم لطیف زن سازگار نیست» (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ۴۱: ۴۸۹-۴۹۰، ۵۰۲-۵۰۳).

در تأیید این وجه می توان به برگزیدگی طالوت برای فرماندهی از سوی خداوند استشهاد کرد که توانمندی علمی و جسمی از ویژگی های گزینش او به شمار آمده است: ﴿ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ ﴾ (بقره: ۲۴۷) .

آن گاه که دختر شعیب علیها السلام از پدر خواست که جوانی^۱ که در آب دادن گوسفندان به او و خواهرش کمک کرد را برای شبنانی اجیر کند، بر دو ویژگی قوی و امین بودن او تأکید کرد: ﴿ قَالَتْ إِخْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ ﴾ (قصص: ۲۶) . از این آیات به روشنی به دست می آید که در کارهایی که جنبه فیزیکی و بدنی دارد، نیز توانمندی جسمانی شرط لازم است، چنان که تفکر عقلی و سیره عقلایی نیز همین اقتضا را دارد. از آن جا که پیامبری، در ابلاغ پیام های الهی به مردم خلاصه نمی شود، بلکه نقش مدیریتی و رهبری سیاسی و اجتماعی نیز دارد، به طریق اولی پیامبر باید از توانمندی جسمانی بالایی برخوردار باشد، اما نوع زنان فاقد چنین توانمندی بدنی و جسمانی می باشند.

ارزیابی

این وجه قابل مناقشه است، زیرا اولاً: رهبری و مدیریت سیاسی و اجتماعی مستلزم این نیست که پیامبر خود کارهای سخت و سنگین که توانمندی بدنی بالایی را نیاز دارد، انجام دهد، بلکه می تواند از افراد نیرومند در انجام آنها استفاده کند، چنان که در مورد طالوت، فرماندهی یا فرمانروایی بر مردم از سوی پیامبر به طالوت سپرده شد. و ثانیاً: ناتوانی یا کم توانی جسمانی زنان نسبت به انجام کارهای سخت و سنگین، جنبه صنفی و غالبی دارد و استثناپذیر است.

گاهی در بین اقوام و جوامع مختلف زنان نیرومندی وجود داشته و دارند که توانمندی جسمانی آنان از بسیاری از مردان برتر است. بنابراین، امکان پذیر است که زنانی را که خداوند به پیامبری برمی گزیند، توانمندی جسمانی متناسب با ایفای نقش رهبری سیاسی و اجتماعی را به آنان عطا نماید.

۱. آن جوان حضرت موسی علیه السلام - قبل از برگزیده شدن به مقام پیامبری- بود.

۲. لطافت روحی و غلبه عاطفه و احساس

وجه دیگری که برای برگزیده نشدن زنان به پیامبری بیان شده این است که زنان از لطافت روحی و روانی ویژه‌ای برخوردارند و عنصر عاطفه و احساس در آنان نسبت به مردان قوی‌تر است. این ویژگی با رهبری سیاسی و اجتماعی که از شئون پیامبری است تناسب ندارد، زیرا رهبری سیاسی و اجتماعی با حوادث و رویدادهای خشن و جانگداز همراه است: «عهده‌داری رسالت و نبوت با روح لطیف زن سازگار نیست، زیرا روح لطیف زن با کارهای خشنی که در اجتماع بشری رخ می‌دهد، مناسبت ندارد» (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ۴۱: ۴۸۹-۴۹۰، ۵۰۲-۵۰۳).

ارزیابی

دومین اشکالی که بر وجه اول وارد شد، بر این وجه نیز وارد است. افزون بر این، هرگاه زنی از نظر مرتبه وجودی و کمال نفسانی در تراز پیامبری باشد، مصداق بارز انسان کامل است و انسان کامل -خواه زن باشد یا مرد- از تعادل شخصیتی و اعتدال روحی در حد عالی برخوردار است. چنین انسانی، عواطف و احساسات خود را بر موازین عقلانی مدیریت می‌کند و حوادث ناگوار او را از حد اعتدال خارج نخواهد ساخت. وجود زنانی مانند ملکه سبا که از مقام فرمانروایی برخوردار بوده و در عرصه مدیریت سیاسی و اجتماعی ممتاز بودند، گواه دیگری بر نادرستی وجه مزبور است.

۳. تناسب نداشتن برای الگوپذیری

وجه دیگری که درباره برگزیده نشدن زنان به مقام پیامبری بیان شده این است که الگوپذیری انسان‌ها از پیامبران که مورد اهتمام بوده است، نیازمند معاشرت‌ها و مناسبات خاص بین الگوها و پیروان آنان می‌باشد، در حالی که بدون شک زنان به سبب جذابیت‌های خاص جنسی نمی‌توانند نقش یک الگوی رفتاری مناسب را برای مردان ایفا کنند. البته، این امر بیان‌گر نقصی در زنان نیست، بلکه به ضعف و آسیب‌پذیری مردان در برابر محرک‌های جنسی مربوط است (نجفی، ۱۳۹۰: ۱۲۶).

ارزیابی

الگوپذیری مردان از رفتارهای عبادی، اخلاقی و سیاسی -اجتماعی پیامبر زن، مستلزم این نیست که مردان به صورت مستقیم و بدون واسطه، شاهد و ناظر آن رفتارها باشند تا اشکالی که در وجه مزبور بیان شده است، پدید آید، زیرا همان گونه که اولین حلقه ارتباط گیرندگان مستقیم و بی‌واسطه با پیامبران علیهم‌السلام، از غیر محارم، مردان بوده و زنان از طریق مردان با رفتارهای عبادی، اخلاقی و سیاسی -اجتماعی

پیامبر آشنا می شدند و از آن الگو می گرفتند، هرگاه پیامبر زن باشد، نخستین حلقه مرتبطان با او، به ویژه در امور عبادی و اخلاقی، زنان خواهند بود و مردان می توانند از طریق گزارش های زنان از شیوه رفتاری پیامبر آگاه شده و از آن الگو بگیرند. مضافاً بر این که مردانی که از محارم پیامبر زن می باشند نیز می توانند به صورت مستقیم شاهد و ناظر رفتارهای پیامبر زن در مسایل عبادی و اخلاقی باشند و آن ها را برای دیگران گزارش کنند، تا الگو و سرمشق زندگی آنها باشد، همان گونه که برخی از رفتارهای عبادی، اخلاقی و اجتماعی پیامبر اکرم ﷺ توسط زنان محرم با آن حضرت گزارش شده است.

اگر الگوپذیری مردان از زنان ممکن یا مطلوب نبود، خداوند حکیم، حضرت مریم و آسیه (سلام الله علیهما) را به عنوان دو سرمشق و الگو برای مؤمنان - اعم از مردان و زنان - معرفی نمی کرد: ﴿وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتٌ فِرْعَوْنُ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * وَمَرْيَمَ ابْنَتْ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا وَكَانَتْ مِنَ الْمُقَاتِلِينَ﴾ (تحریم: ۱۱-۱۲).

رفتارهای زنان و مردان به دو گونه مشترک و مختص تقسیم می شود. رفتارهای مختص هریک از این دو جنس برای جنس دیگر الگوپذیر نمی باشد، مانند آن چه در حوزه وظایف ویژه زن و شوهر نسبت به یکدیگر تعریف می شود، اما رفتارهای مشترک که جنبه انسانی دارند و جنیست زن یا مرد بودن در آنها دخالت ندارد، برای همگان قابلیت الگو و سرمشق بودن را دارد و چون قوام الگوپذیری به آگاهی از رفتار الگو و سرمشق است، نه مشاهده بی واسطه آن، الگوپذیری مرد از زن در مسایل مشترک انسانی، همانند الگوپذیری زن از مرد، هیچ پیامد ناروایی نخواهد داشت. بر این اساس، همان گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام در عبادت خدا، ایثار و فداکاری در دفاع از اسلام، ولایتمداری و اطاعت از پیامبر اکرم ﷺ، ظلم ستیزی، حمایت از مظلوم و محروم نوازی و نظایر آنها، برای مردان و زنان سرمشق و الگو می باشد، فاطمه زهرا علیها السلام نیز در مسایل یاد شده، سرمشق و الگو برای همگان است.

۴. محدودیت شرعی ارتباط زن با مردان

یکی از شئون پیامبری - چنان که قبلاً بیان شد - رهبری سیاسی و اجتماعی است که مستلزم ارتباط و معاشرت با مردان است. از سوی دیگر، در آیین توحیدی، ارتباط زن با مرد نامحرم، جز در موارد خاص و ضروری، مطلوب نیست. در تفسیر تسنیم در این باره چنین آمده است: «مأموریت و رسالت فرستادگان الهی با حکم دین توحیدی

که زن باید از تماس با نامحرمان بپرهیزد، سازگار نیست» (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ۴۱: ۴۸۹-۴۹۰، ۵۰۲-۵۰۳). در تفسیر روح البیان نیز گفته شده است: «لأن مبنی حالها علی الستر، و النبوة تقتضی الظهور» (حقی بروسوی، بی تا، ۵: ۳۷؛ نیز ر.ک: همان، ۴: ۳۳۱)؛ وجه این که زنان به پیامبری برگزیده نشده‌اند این است که مبنای دین در مورد آنان پوشیدگی است ولی مقتضای پیامبری، ظاهر و نمایان بودن است. مقصود از ستر و پوشیدگی در عبارت مزبور، ارتباط نداشتن زن با مردان نامحرم و به عبارت دیگر حضور نداشتن در مکان‌هایی است که ناگزیر است با مردان نامحرم ارتباط داشته باشد، در حالی که اگر زن پیامبر باشد، برای ایفای رسالت پیامبری ناگزیر است در بین مردم- اعم از زنان و مردان و محرمان و نامحرمان- حضور یافته و با آنان معاشرت داشته باشد.

ارزیابی

از نظر فقهی، حضور زن در اجتماعات برای انجام اعمال عبادی یا غیر عبادی- مشروط به داشتن حجاب و دیگر شؤن شرعی و این که مفسده‌ای برای او یا دیگران در بر نداشته باشد- جایز است، اما از مطالعه روایات و سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان اهل بیت علیهم السلام به دست می‌آید که تا آنجا که ممکن است- یعنی مطلبی اهم یا ضروری اقتضا نکند- بهتر آن است که زن از ارتباط با مردان نامحرم بپرهیزد نماید. می‌توان این مطلب را اصل راجح و برتر در این باره به شمار آورد. نمونه‌هایی از این روایات را بازمی‌گوییم:

۱. امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا (سلام الله علیها) از رسول اکرم صلی الله علیه و آله درخواست کردند که درباره اداره زندگی، برنامه‌ای را برای آنان مشخص کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کارهای داخل خانه را فاطمه علیها السلام، و کارهای بیرون خانه را علی علیه السلام انجام دهد. فاطمه علیها السلام فرمود: کسی غیر از خدا نمی‌داند که از این برنامه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله مقرر فرمود که من با مردان ارتباط نداشته باشم، چقدر شادمان گردیدم (حر عاملی، ۱۳۹۸، ۱۴: ۱۲۳).

۲. از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: ما (عده‌ای از اصحاب) نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، پیامبر صلی الله علیه و آله از ما پرسید: چه چیزی برای زنان بهتر است. ما پاسخ آن را نمی‌دانستیم و متفرق شدیم. من نزد فاطمه علیها السلام رفتم و او را از سؤال رسول خدا صلی الله علیه و آله و این که ما پاسخ آن را نمی‌دانستیم آگاه کردم. فاطمه علیها السلام فرمود: من می‌دانم؛ بهترین چیز برای زنان این است که مردان (نامحرم) را نبینند، و مردان

(نامحرم) نیز آنها را نبینند. من نزد پیامبر ﷺ بازگشتم و آن را به آن حضرت گفتم: فرمود: چه کسی این پاسخ را به تو گفته است، زیرا تو آن گاه که نزد من بودی آن را نمی دانستی. گفتم: این پاسخ از فاطمه ع است. رسول خدا ﷺ آن پاسخ را پسندید و فرمود: «فَاطِمَةُ بَعْضَةُ مِنِّي» (همان: ۴۳، نیز ر.ک: همان: ۱۷۲).

۳. در چند روایت این مطلب بیان شده است که بهتر آن است که زن از وسط طریق (کوچه و خیابان) راه نرود، بلکه از کنار آن برود (همان: ۱۳۲). معلوم است که این توصیه برای آن است که زن کم‌تر در معرض نگاه مردان نامحرم باشد.

۴. در نامه امیرالمؤمنین ع به امام حسن مجتبی ع یا محمد حنفیه، پس از تأکید بر حجاب زنان توصیه شده است که اگر ممکن است، جز تو، مردی را نشاسند: «فَإِنْ اِشْتَطَعَتْ أَنْ لَا يَعْرِفَنَّ غَيْرَكَ مِنَ الرِّجَالِ». مقصود این است که زن با مردان نامحرم ارتباط نداشته باشد.

۵. ابن ام مکتوم که نابینا بود از پیامبر ﷺ اجازه خواست که وارد خانه آن حضرت شود، وقتی وارد شد، عایشه و حفصه نزدیک ایشان بودند. پیامبر ﷺ از آنان خواست که به اتاق دیگری بروند، آنان گفتند او نابینا است، پیامبر ﷺ فرمود اما شما او را می بینید (همان: ۱۷۱).

در روایت دیگری، این واقعه در مورد ام سلمه و میمونه نقل شده است. در آن روایت آمده است که پیامبر ﷺ از آن دو خواستند که حجاب بر سرگیرند. گفتند: آیا او نابینا نیست، پیامبر ﷺ فرمود: آیا شما نیز نابینا هستید و او را نمی بینید؟ (همان: ۱۷۲).

۶. از امام صادق ع روایت شده که امیرالمؤمنین ع فرمودند: ای مردم عراق، به من خبر داده شده که زنان شما در طریق (کوچه و خیابان) با مردان برخورد می کنند (بدنشان به یکدیگر می خورد) آیا حیا نمی کنید؟! «أَنْ نِسَاءَكُمْ يُدَافِعَنَّ الرِّجَالَ فِي الطَّرِيقِ، أَمَا تَسْتَحْيُونَ؟» (همان: ۱۷۴؛ کلینی، ۱۳۸۸، ۵: ۵۳۷).

از این روایات و نظایر آنها به دست می آید که اگرچه حضور زنان در جامعه با حفظ شؤون احکام شرعی، جایز است، ولی در غیر موارد خاص و ضروری، ترک آن اولی و ارجح است. از سوی دیگر، بر پیامبر روا نیست که در غیر موارد خاص و ضروری، مرتکب ترک اولی شود و کاری را که مکروه است انجام دهد، چرا که او اسوه و الگوی دینی و تربیتی مردم است و خود چنین توصیه‌هایی را به مردم می کند، هرگاه خود به این توصیه‌ها عمل نکند، مصداق نکوهش الهی ﴿لَمْ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ (صف: ۲) خواهد شد.

نکته در خور توجه این که حضور زن در جامعه در جایگاه پیامبری، حضوری عادی و محدود نیست، بلکه حضوری برجسته و فراگیر است، درست است که او چون از ویژگی عصمت برخوردار است، در ارتباط داشتن با مردان نامحرم از گناه مصون و مبرا است، ولی مردان نه تنها فاقد صفت عصمت‌اند، بلکه بسیاری از آنان از ویژگی تقوا نیز محرومند و حتی به تعبیر قرآن کریم بیمار دل ﴿فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ (احزاب: ۳۲) می‌باشند. طبعاً وقتی پیامبر زن باشد، دستیاران، مشاوران و کارگزاران او نیز همگی یا اغلب یا غالبشان زن خواهند بود.^۱ بدیهی است حضور این تعداد زن در مناصب مهم و حساس، مستلزم ارتباط آنان با قشرهای مختلف مردان نامحرم و زمینه‌ساز گناه از سوی بسیاری از آنان خواهد بود که اگر حرام نباشد، در مرجوح و مکروه بودنش تردیدی وجود ندارد

از سوی دیگر، در این باره هیچ‌گونه اضطراری وجود ندارد، چرا که همه اهداف پیامبر زن، با پیامبر مرد تحقق یافتنی است. پیامبر ابلاغ‌کننده احکام خداوند به مردم است، خداوند که خالق مرد و زن بوده و از احکام مشترک و مختص مردان و زنان آگاه است، آن احکام را تشریح کرده و توسط پیامبر مرد که معصوم است بدون هیچ‌گونه تغییری به آنان ابلاغ می‌کند. در این خصوص، مرد یا زن بودن پیامبر، هیچ‌گونه تأثیری ندارد یعنی چنین نیست که اگر پیامبر زن باشد، احکام الهی مختص زنان به صورت کامل تر به آنان تعلیم داده می‌شود. در مورد رهبری اجتماعی نیز چنان که گفته شد، مرد بودن پیامبر بر زن بودن او رجحان دارد، این رجحان به لحاظ برتری شخصیت مرد بر زن نیست تا امتیازی برای مردان بشمار آید، بلکه به لحاظ پی‌آمدهای سلبی دینی و اخلاقی آن است که منشأ آن ضعف و آسیب‌پذیری مردان است.

حاصل آن که درباره ارتباط زن با مرد نامحرم چند فرض وجود دارد:

۱. ارتباط برای انجام کاری است که از موارد اضطرار است، مانند نجات دادن مرد یا زن نامحرم از مرگ یا معالجه بیماری در صورتی که مرد یا زن محرم وجود ندارد. حکم شرعی این فرض وجوب است.
۲. ارتباط برای انجام کاری که مهم و مطلوب عقل و شرع است و نسبت به عدم ارتباط، اهمیت بیشتری دارد و مستلزم یا همراه با گناه نیست. حکم شرعی این فرض، جواز و بلکه رجحان است.
۳. فرض پیشین، در صورتی که همراه با گناه باشد. حکم شرعی آن، حرمت است.

۱. بر اساس این دیدگاه که زن بودن نیمی از پیامبران مقتضای عدالت خداوند است، این قاعده درباره مشاوران، ملازمان و کارگزاران او نیز جاری خواهد بود.

۴. ارتباط برای انجام کاری که نه ضرورت دارد و نه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، بلکه از امور عادی زندگی است. اگر همراه با گناه باشد، حرام، و اگر همراه با حرام نباشد، جایز ولی مرجوح است.

در اینکه پیامبری از مسایل مهم و بلکه اهم و ضروری در زندگی بشر است، سخنی نیست، ولی با توجه به این که دارای بدیل است، یعنی از طریق پیامبری مرد قابل تحقق می‌باشد، پیامبری زن نه مصداق فرض اول (وجوب) است و نه مصداق فرض دوم (جواز همراه با رجحان) بلکه یا مصداق فرض سوم و شق اول فرض چهارم (همراه با گناه از سوی مردان نامحرم) است که حرام است، یا مصداق شق دوم فرض چهارم است (جواز مرجوح). معلوم است که پیامبری با حرمت و مرجوحیت سازگاری ندارد. و انتساب آن به خداوند، با عدل الهی منافات دارد.

اشکال

وجهی که برای مرجوح بودن پیامبری زن از حیث مدیریت و رهبری سیاسی و اجتماعی بیان شد، مبتنی بر فرض وحدت پیامبر است. می‌توان فرض تعدد پیامبر مرد و زن را به صورت همزمان مطرح کرد تا هریک از آن دو، رهبری جنس موافق خود را برعهده بگیرد. در آن صورت، مشکل مزبور رخ نخواهد داد.

پاسخ

در مورد تعدد پیامبر مرد و زن چند فرض متصور است:

۱. هریک از آن دو، پیامبری مردم در منطقه‌ای خاص را عهده‌دار شود. اشکال وارد بر وحدت پیامبر زن در زمینه رهبری سیاسی و اجتماعی، بر این فرض نیز وارد است؛ زیرا پیامبر زن در منطقه مخصوص خود، رهبری مردان را نیز برعهده دارد.

۲. هر دو پیامبر مرد و زن، پیامبری مردم یک منطقه را برعهده دارند، به این صورت که پیامبر مرد مخصوص مردان و پیامبر زن مخصوص زنان باشد. این فرض در باب تبلیغ احکام دینی با مشکلی مواجه نیست، ولی در مورد رهبری سیاسی و اجتماعی با مشکل مواجه است، زیرا مسایل مربوط به رهبری در این زمینه غالباً از حیث مردانه و زنانه بودن تفکیک پذیر نیستند، مانند مسایل مربوط به امنیت اجتماعی، امور اقتصادی، بهداشت و درمان، روابط بین الملل، جنگ و صلح و... در این گونه مسایل، امور مربوط به مردان و زنان مشترک است و تفکیک جنسیتی در آنها ممکن نیست.

۳. پیامبر زن فقط کار تبلیغی کند و رهبری سیاسی و اجتماعی به پیامبر مرد اختصاص داشته باشد. این فرض آن‌گاه پذیرفته است که بر پیامبری زن فایده‌ای معقول در راستای هدایت‌گری مترتب باشد، زیرا در غیر این‌صورت با عدل و حکمت الهی سازگاری ندارد. فایده آن را از دو جهت می‌توان بررسی کرد، یکی از حیث معرفت‌بخشی و دیگری از حیث داعویت و انگیزشی.

از حیث معرفت‌بخشی فایده خاصی نخواهد داشت، زیرا در ابلاغ و تبیین معارف و احکام دینی برای زنان، میان پیامبر مرد و زن تفاوتی وجود ندارد، چنان‌که پیامبرانی که قرآن معرفی کرده و همگی مرد بوده‌اند، در ابلاغ احکام دینی به زنان با مشکلی مواجه نشده‌اند.

داعی و انگیزه انسان در کارهایی که انجام می‌دهد، یا عقلانی و قدسی است، یا غریزی و نفسانی. در مورد انگیزه عقلانی و قدسی، مردانگی و زنانگی نقش ویژه‌ای ندارد، زیرا ملاک و معیار آن کمالات انسانی است، که مرد یا زن بودن پیامبر در آن تأثیری ندارد. انگیزه غریزی و نفسانی نیز ارزش معنوی و دینی ندارد، بلکه ضد ارزش معنوی و دینی است. امیرالمؤمنین علیه السلام فلسفه این‌که خداوند کسانی را به پیامبری برگزید که از نظر مال و منال و قدرت و شوکت اجتماعی از طبقه مستضعفان و تهی‌دستان بودند نه ثروتمندان، و صاحبان زر و زور را امتحان افراد بشر در خالص بودن انگیزه‌های آنان دانسته است: «اگر پیامبران دارای چنان قدرتی بودند که کسی خیال مخالفت با آنان را نمی‌کرد، و عزتی داشتند که هرگز مغلوب نمی‌شدند، و فرمانروایی‌ای داشتند که توجه همگان به سوی آن جلب می‌شد و از راه‌های دور رهسپار آنان می‌شدند، اطاعت و انقیاد مردم از آنان آسان‌تر و استکبار و عدم انقیاد در برابر آنها دورتر می‌بود، و از روی رهبت و رغبت ایمان می‌آوردند، در آن صورت، نیت‌ها خالص نبود و انجام کارهای نیک صرفاً برای خدا نبود، لیکن خدای سبحان اراده کرده است که پیروی از رسولانش و تصدیق کتابهایش، و خشوع در پیشگاهش و اطاعت از اوامرش، خالص بوده و به نیت غیر الهی مشوب نباشد» (نهج البلاغه: ۲۹۱-۲۹۲، خطبه ۱۹۲ (خطبه قاصعه)، فرازهای ۴۲-۵۹).

۵. نقش بی‌بدیل مادرانه زنان

ازدواج و زناشویی در جهان بینی الهی، جایگاهی بس بالا و والا دارد، تا آنجا که از آن به عنوان محبوب‌ترین نهاد و بنیان نزد خداوند تعبیر و توصیف شده است: «ما بُنِيَ بِنَاءً فِي الْإِسْلَامِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ التَّزْوِيجِ» (حر عاملی، ۱۳۹۸، ۱۴: ۳). این

بنای مقدس، دارای اهداف حکیمانه و آثار سازنده فراوانی است که در آیات قرآن و روایات اسلامی بیان شده است. ارضای غریزه جنسی - که از قوی ترین (با قوی ترین) غریزه و نیاز طبیعی مرد و زن است - از طریق مشروع و مصون ماندن مرد و زن از فرو افتادن در دام گناه^۱، به آرامش رسیدن روحی و روانی زن و مرد و برقراری رابطه مودت و رحمت در زندگی خانوادگی که نخستین کانون اجتماعی است^۲، تولید مثل و تکثیر و بقای نسل بشر^۳، مهم ترین اهداف و نتایج ازدواج و زناشویی به شمار می رود.

در روایات بر بقا و تکثیر نسل در راستای افزایش بندگان موحد و صالح خداوند، تأکید شد است. در روایتی با سند معتبر از امام صادق علیه السلام آمده است: هنگامی که یوسف علیه السلام برادرش (بنیامین) را ملاقات کرد به او گفت: چگونه توانستی پس از من (پس از این که مرا از دست دادی) ازدواج کنی؟ برادرش گفت: پدرم به من دستور داد و فرمود اگر می توانی بکوش تا برای تو ذریه ای باشد که با تسبیح گفتن آنها، (بار معنوی) زمین سنگین شود (حر عاملی، ۱۳۹۸، ۱۴: ۵).

هریک از مرد و زن در بقا و تکثیر نسل بشر و تربیت فرزندان نقش ویژه ای دارد، و نقش زن به عنوان مادر نسبت به مرد به عنوان پدر مهم تر و حساس تر است. نقش زن یا مادر، علاوه بر حدوثی و احداثی، بقائی و ابقایی نیز هست، زیرا جنین در رحم او رشد و نمو پیدا کرده و از وجود او تغذیه می کند.

دوران بارداری، دوران بسیار حساس و سرنوشت سازی در سرنوشت فرزند است، و برای مادر - به ویژه در ماه های پایانی - بسیار سخت و طاقت فرساست. پس از به دنیا آمدن فرزند، دوران شیردهی فرزند و مراقبت، پرستاری و نگهداری فرا می رسد که آن نیز، هم در حفاظت و سلامتی جسمی و روحی فرزند نقش بی بدیل دارد، و هم برای مادر با سختی ها و رنج های بسیاری همراه است که جز با پشتوانه محبت، مهر و عشق مادرانه قابل تحمل نیست، و از توان و تحمل پدر بیرون است. به این جهت است که گفته شده است: «الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ» (بهشت زیر پای مادران است) (نهج الفصاحة، ۱۳۸۲: ۴۳۴، حدیث ۱۳۲۸). در روایات بر احترام فرزند نسبت به مادر توصیه و تأکید ویژه شده است. در روایتی معتبر آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در

۱. «مَنْ تَزَوَّجَ أَحْرَزَ نَصْفَ دِينِهِ» (حر عاملی، ۱۳۹۸، ۱۴: ۵).

۲. «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً»

(روم: ۲۱).

۳. «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً» (نساء: ۱).

پاسخ فردی که پرسید به چه کسی نیکی کنم، سه مرتبه فرمود به مادرت، و در مرتبه چهارم فرمود به پدرت (کلینی، ۱۳۸۸، ۲: ۱۲۷-۱۲۸).

روشن است که ایفای این نقش و رسالت بی نظیر و بی بدیل زن با مقام و مسئولیت پیامبری سازگاری ندارد، چرا که گستردگی و اهمیت مسئولیت پیامبری که بی بدیل است، مجالی برای پیامبر زن برای ایفای مسئولیت مادری که آن نیز بی بدیل است، باقی نمی گذارد. یعنی ایفای این دو مقام والا و مسئولیت خطیر به نحو بایسته، کامل، و با یکدیگر قابل جمع نمی باشد. بر این اساس، هرچند زنی مانند مریم علیها السلام از نظر شخصیت و مقام معنوی در تراز پیامبران الهی است، اما مسئولیت پیامبری به او واگذار نشده است، بلکه مسئولیت مادری بر عهده اش نهاده شده است. او به جای پیامبری کردن، پیامبر پروری کرده است. همین گونه است، فاطمه زهرا علیها السلام که از نظر مقام و شخصیت معنوی در تراز پیامبران الهی یا برتر از آنان - جز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - است، اما مسئولیت امامت به او سپرده نشده است، بلکه مسئولیت مادری و امام پروری و حمایت و نصرت امام بر عهده او نهاده شده است.

نکته درخور توجه اینکه این مطلب به شخص پیامبر زن ختم نمی شود، بلکه بر اساس استدلال نویسنده «مسیر پیامبری» باید معاونان، مشاوران، و کارگزاران پیامبر زن نیز همه یا اکثرشان زن باشند، در نتیجه شأن و نقش مادری آنها نیز با مشکل مواجه می شود. از آنجا که پیامبر الگوی جامعه است، چه بسا زنان دیگر نیز به تصدی مشاغل مدیریتی در جامعه تشویق شوند که نتیجه اش کم رنگ شدن نقش و شأن مادری در بین عموم زنان خواهد بود.

از طرفی، از آن جا که ایفای مسئولیت پیامبری توسط پیامبران مرد به نحو بایسته و کامل انجام شدنی است، هیچ گاه شرایط اضطرار در این باره پدید نیامده است، تا به مقتضای آن عمل شده و به جای پیامبر مرد، زن به پیامبری مبعوث شده باشد.

عدل الهی و جایگاه مرد و زن در پیامبری

گویاترین و مشهورترین تعریف عدل این است که هر چیزی در جایگاه مناسب آن قرار گرفته باشد: «وضع كل شيء في موضعه». امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است: «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا»: عدل، امور را در جایگاه مناسب آنها قرار می دهد (نهج البلاغه، ۱۴۱۴: ۵۵۳، حکمت ۴۳۷). در مثنوی مولوی (بیت ۲۵۹۶) نیز در تعریف عدل چنین آمده است:

عدل چه بود، وضع اندر موضعش ظلم چه بود، وضع در ناموضعش
 عدل چه بود، آب ده اشجار را ظلم چه بود، آب دادن خار را

از تحقیق پیشین به دست آمد که در جهان بینی توحیدی، مقام و مسئولیت پیامبری، از جهاتی با ویژگی‌های تکوینی و تشریحی زنان تناسب ندارد. این عدم تناسب به علت نقصان وجودی و تنزل مقام معنوی آنان نیست، بلکه یا به خاطر ضعف طبیعی و تقوایی مردان و یا به خاطر مسئولیت و جایگاه بی‌بدیل مادرانه زنان می‌باشد. بنابراین، اختصاص پیامبری به مردان و نهاده نشدن این مسئولیت الهی به عهده زنان، مقتضای عدل الهی در باب نبوت و پیامبری است، و اگر چنین نمی‌شد، و نیمی از پیامبران الهی یا کم‌تر یا بیش‌تر، از زنان می‌بودند، برخلاف عدل الهی می‌بود.

این مطلب مقتضای تفکر عقلانی و منطقی در پژوهش کلامی است. آری، اگر به جای داوری خردمندانه، بررسی چنین مسأله اعتقادی را به دست احساسات صنفی و ساده و نگرش سطحی و عوامانه بسپاریم، به نتیجه دیگری خواهیم رسید؛ همان نتیجه‌ای که در کتاب «مسیر پیامبری» گرفته شده است. در نگرش عاطفی و عامیانه به مسأله پیامبری، کمیت ملاک قرار می‌گیرد و گفته می‌شود از آن جا که نیمی از افراد بشر، زنان بوده‌اند، می‌بایست نیمی از پیامبران نیز از زنان می‌بود. گویا نیاز مردان و زنان به پیامبری، همانند نیاز آنان به پوشاک مردانه و زنانه است که می‌باید نیمی از لباس‌هایی که تولید می‌شود، مردانه و نیمی دیگر زنانه باشد.

اما در نگرش عقلانی و منطقی به پیامبری، «کیفیت» مبنای پژوهش قرار می‌گیرد. آنچه در این جا مهم است نیاز بشر به هدایت و رهبری پیامبرانه است که عبارت است از تعالیم و احکام الهی. بخش محدودی از این تعالیم و احکام را عقل بشر که هادی و حجت باطنی خداوند بر بشر است، می‌فهمد، اما بخش اعظم آن را نمی‌فهمد و خداوند از طریق وحی به پیامبران تعلیم کرده و آنان به بشر ابلاغ می‌کنند. احکام الهی در مورد بشر - چنان که قبلاً اشاره شد - دو گونه است، احکام مشترک مردان و زنان، و احکام ویژه آنان. نقش پیامبر در این باره جز دریافت و ابلاغ آنها به مردم نیست، و در این خصوص، مرد یا زن بودن تفاوتی ندارد، اما در مورد اجرای احکام اجتماعی و رهبری سیاسی جامعه، چنان که بیان شد، تفاوت وجود دارد. و مقتضای آن، مرد بودن پیامبران است. بنابراین، اختصاص پیامبری به مردان، تبلور عدل الهی در باب نبوت و رسالت است.

شبهه ظالمانه بودن اختصاص پیامبری به مردان، از خلط میان «تفاوت و تبعیض» و «برابری با همانندی» ناشی شده است. تبعیض که ناروا است، در جایی است که

نسبت به دو موضوع همانند، حکم متفاوت صادر و رفتار مختلف انجام شود، مانند این که معلم به دو دانش آموز که به سؤالات امتحانی پاسخ همانند داده‌اند، و در همه آداب دانش آموزی همانند بوده‌اند، نمره متفاوت بدهد، اما اگر نمره متفاوت، مبتنی بر تفاوت در پاسخ یا رعایت آداب دانش‌آموزی باشد، تبعیض نخواهد بود.

نکته درخور توجه درباره اختصاص پیامبری به مردان این است که حتی اگر وجوهی که در تبیین و توجیه آن گفته شد هم پذیرفته نشود، احتمال وجود تفاوت برای رد ظالمانه بودن آن کافی است، زیرا غیر عادلانه دانستن آن در گرو علم به منتفی بودن هرگونه تفاوت است، ولی چنین علمی وجود ندارد.

این تحلیل و بررسی، فکری و عقلانی است، و عنصر مردانگی یا زنانگی در آن دخالت ندارد تا گفته شود: برای زنان پذیرفته نیست که عموم پیامبران از مردان بوده باشند و آن را تبعیض در حق زنان می‌دانند! داشتن چنین نگرشی در مسایل علمی و تحقیقی، با اصل برابری زن و مرد که نویسنده «مسیر پیامبری» مدعی آن است، ناسازگار است.

آنچه درباره فلسفه ی مرد بودن پیامبران بیان گردید در مورد مرد بودن جانشینان پیامبران و امامان نیز صادق و ثابت است، زیرا آنان نیز همگی از جنس مرد بوده‌اند. حاصل آن که مبنای دیدگاه سنتی و رایج درباره نبوت و امامت که آن را مخصوص مردان می‌داند، برتری شخصیت معنوی مرد بر زن نیست، بلکه با توجه به صفات و ویژگی‌های جسمی و روحی مردان و زنان که وظایف و مسئولیت‌های ویژه‌ای را اقتضا داشته و دارد، مسئولیت نبوت و امامت با صفات و ویژگی‌های مردان تناسب بیشتری دارد، و مصلحت جامعه‌ی بشری آن را اقتضا می‌کند. این تفاوت در سیر من الحق الی الخلق است نه در سیر من الخلق الی الحق. «اسلام در سیر من الخلق الی الحق یعنی در حرکت و مسافرت به سوی خدا، هیچ تفاوتی میان زن و مرد قائل نیست، تفاوتی که اسلام قائل است در سیر من الحق الی الخلق است، در بازگشت از حق به سوی مردم و تحمل مسئولیت پیامبری است که مرد را برای این کار مناسب‌تر دانسته است» (مطهری، ۱۳۶۹: ۱۵۰).

تبیین دیدگاه مشهور بر اساس عدم وجود شرایط

تا این جا ثابت شد که دیدگاه مشهور درباره الهی بودن خاستگاه پیامبری و برگزیده بودن پیامبران از جانب خداوند برای هدایت بشر و اختصاص آن به مردان، با عدل و حکمت الهی کاملاً هماهنگ است و ناسازگار انگاشتن آن با عدل الهی به این

دلیل که نیمی از افراد بشر را زنان تشکیل داده‌اند، پنداری ناصواب و برخلاف مقتضای عدل و حکمت خداوند است. اکنون سخن در این است که با همان وجهی که بر اساس خاستگاه بشری داشتن پیامبری، نویسنده «مسیر پیامبری» عدم نبوت زنان در تاریخ را توجیه و تفسیر کرده است، می‌توان اختصاص پیامبری به مردان را بر اساس دیدگاه مشهور و رایج در این باره که پیامبری خاستگاه الهی دارد، تبیین کرد.

وجه مزبور این است که تحقق نیافتن پیامبری در مورد زنان - به ویژه درباره پیامبرانی که بنیانگذار آیین ویژه‌ای بوده‌اند - فراهم نبودن شرایط اجتماعی و فرهنگی بوده است، زیرا براساس حاکم بودن تفکر مردسالارانه بر جوامع بشری، برای زنان توانمندی ایفای نقش پیامبری را قائل نبودند و اگر چه در میان زنان افرادی وجود داشته است که از چنین توانمندی برخوردار بوده‌اند، ولی فراهم نبودن شرایط فرهنگی و اجتماعی، مانع اقدام آنان در این باره بوده است. می‌گوییم بر فرض درستی این توجیه، می‌توان اختصاص نبوت به مردان را بر اساس دیدگاه رایج که پیامبران را برگزیدگان خداوند می‌داند نیز تبیین کرد که با عدل و حکمت الهی نیز ناسازگار نباشد، زیرا خداوند حکیم کار لغو و بیهوده انجام نمی‌دهد. بدون شک از اینکه شرایط فرهنگی و اجتماعی برای پیامبران زنان فراهم نبوده، آگاه بوده است. در این صورت اگر از بین زنان افرادی را به پیامبری برمی‌گزید، مورد پذیرش جوامع بشری قرار نمی‌گرفت، و هدایت‌گری الهی درباره بشر از طریق نبوت تحقق نمی‌یافت، و این، برخلاف مقتضای عدالت و حکمت الهی است.

در فرض مزبور، مجهز کردن زنان مدعی نبوت به معجزه نیز راهگشا و کارساز نیست، زیرا غیر حکیمانه دانستن پیامبری زنان، خاستگاه الهی داشتن کار خارق العاده مدعی نبوت را مردود یا مشکوک می‌سازد، در نتیجه دلالت آن بر صدق ادعای پیامبری مخدوش می‌گردد، چرا که این اندیشه که اگر خدا می‌خواست از طریق نبوت بشر را هدایت کند، مردی را به پیامبری برمی‌گزید، وجهی معقول برای تشکیک در راستگویی زن مدعی نبوت به شمار می‌رفت و پاسخی که به چرایی عدم ارسال فرشتگان برای هدایت داده شده است در این جا مقبول نبود، زیرا مرد و زن از نظر ویژگی‌های بشری همانندند، برخلاف فرشتگان که فاقد ویژگی‌های بشری می‌باشند.

نتیجه

اختصاص نبوت تشریعی (نه نبوت انبائی) به مردان که مستند به ادله معتبر قرآنی و روایی است، نه تنها با عدالت خداوند ناسازگار نیست، بلکه خود مقتضای عدل الهی است. زیرا پیامبری، علاوه بر مسئولیت ابلاغ پیام‌های الهی به بشر، با مسئولیت

مدیریت و رهبری سیاسی و اجتماعی بشر نیز همراه است. انجام این مسئولیت، لوازم و پیامدهایی دارد که با ویژگی‌های جسمی و روحی زنان و نقش و جایگاه آنان در پاسداری از عفت و پاکدامنی جامعه و رشد و تعالی نهاد خانواده و منزلت والای مادری، سازگاری کامل ندارد و چون این پیامدهای سلبی در مورد پیامبری مردان، منتفی است، همان مقتضای نظام احسن و عدالت الهی بوده است.

قرآن کریم.

۱. ابن حزم، علی بن احمد، ۱۴۲۲ق، *الفصل فی الملل و الاهواء و النحل*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲. ابن حنبل، أحمد بن محمد بن حنبل، ۴۰۳ق، *فضائل الصحابة*، تحقیق: وصی الله محمد عباس، بیروت، مؤسسة الرسالة.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۲۰۰۰م، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر.
۴. آلوسی، اسماعیل بن حماد، بی تا، *تفسیر روح المعانی*، بیروت، دار الفکر.
۵. بخاری، ابو عبدالله، بی تا، *صحیح البخاری بحاشیة السندی*، بیروت، دار المعرفة.
۶. بستان (نجفی)، حسین، ۱۳۹۰ش، *اسلام و تفاوت های جنسیتی*، در نهادهای اجتماعی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و دفتر امور بانوان وزارت کشور.
۷. بیضاوی، ناصر الدین، ۱۴۱۰ق، *تفسیر بیضاوی*، بیروت، مؤسسة الاعلمی.
۸. پاینده، ابوالقاسم، ۱۳۸۲ش، *نهج الفصاحة*، تهران، دنیای دانش.
۹. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۵ش، *تسنیم*، قم، مرکز نشر اسراء.
۱۰. جوهری، اسماعیل بن حماد، ۴۳۲ق، *صحاح اللغة*، بیروت، دارالفکر.
۱۱. حرّ عاملی، محمد بن الحسن، ۱۳۹۸ق، *رسائل شیعیه*، تهران، المكتبة الاسلامی.
۱۲. حقی بروسوی، اسماعیل، بی تا، *روح البیان*، بیروت، دارالفکر.
۱۳. رازی، ابوالفتوح، ۱۳۸۱ش، *تفسیر ابوالفتوح رازی*، مشهد، آستان قدس رضوی.
۱۴. رازی، فخرالدین، بی تا، *مفاتیح الغیب*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۱۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۴۱۲ق، *مفردات ألفاظ القرآن*، بیروت، دار القلم.
۱۶. سید رضی، محمد بن الحسن، ۴۱۴ق، *نهج البلاغة*، تحقیق: صبحی صالح، قم، دار الهجرة.
۱۷. شرتونی لبنانی، سعید الخوری، ۴۰۳ق، *اقرب الموارد*، قم، مكتبة آية الله المرعشی.
۱۸. شوکانی، محمد بن علی، بی تا، *فتح القدير*، بیروت، دار الارقم.
۱۹. صدوق، محمد بن علی، ۱۳۸۵ق، *علل الشرايع*، قم، مكتبة الداوری.
۲۰. طباطبایی، سید محمد حسین، بی تا، *المیزان*، بیروت، مؤسسة الاعلمی.
۲۱. طبرسی، فضل بن الحسن، ۱۳۷۹ق، *مجمع البیان*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۲. طبری، محمدبن جریر، ۴۱۲ق، *تفسیر طبری*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۲۳. طوسی، محمد بن الحسن، ۱۴۰۹ق، *التبیان*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.



۲۴. عسقلانی، احمد بن حجر، ۴۲۲ق، *فتح الباری*، بیروت، مؤسسة الاعلمی.
۲۵. فیومی، احمد بن محمد، بی تا، *مصباح المنیر*، تصحیح محمد محیی الدین، بی جا.
۲۶. قرطبی، محمد بن احمد، ۴۲۳ق، *تفسیر قرطبی*، بیروت، دار الکتب العربی.
۲۷. کاشانی، ملافتح الله، ۱۳۸۹ش، *منهج الصادقین*، ویرایش عقیقی بخشایشی، قم، نوید اسلامی.
۲۸. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۸۸ق، *اصول کافی*، تهران، المكتبة الاسلامية.
۲۹. مجلسی، محمد باقر، بی تا، *بحار الانوار*، تهران، المكتبة الاسلامية.
۳۰. مراغی، احمد مصطفی، بی تا، *تفسیر المراغی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۳۱. مرتضی فهیم کرمانی، ۱۳۷۱ش، *زن و پیام آوری*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۳۲. مصطفی ابراهیم و دیگران، ۱۹۸۹م، *المعجم الوسیط*، استانبول، دار الدعوة.
۳۳. مطهری، مرتضی، ۱۳۶۹ش، *نظام حقوق زن در اسلام*، تهران، انتشارات صدرا.
۳۴. مغنیه، محمد جواد، بی تا، *التفسیر المبین*، بی جا، دار الکتب الاسلامی.
۳۵. مولوی، جلال الدین محمد بلخی، ۱۳۶۲ش، *مثنوی معنوی*، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۳۶. مهریزی، مهدی، ۱۳۹۱ش، *شخصیت و حقوق زن در اسلام*، تهران، انتشارات شرکت علمی و فرهنگی.
۳۷. وسمقی، صدیقه، بی تا، *مسیر پیامبری*، ویرایش معصومه شاپوری، بی جا.